

جایگاه رباعی در فرهنگ ایران

□ رباعی، ریشه‌دارترین گونه‌ی شعر ایرانی و در کنار تک‌بیتی (فرد) و دوبیتی (ترانه، فهلوپات)، کوتاه‌ترین قالب شعر پارسی‌ست و به‌همین دلیل به‌خلاف قصیده (یا غزل و قطعه) که مفصل و مطول‌تر است، زودتر و بهتر از دیگر گونه‌های شعر، در خاطرها ضبط شده و بر سر زبان‌ها افتاده است. شهرت جهانگیر رباعیات خیام و دوبیتی‌های باباطاهر از همین بابت است.

رباعی به‌طور عام و دو بیتی (فهلووی: فهلووی) به‌طور خاص، اصیل‌ترین قالب شعر ایرانی‌ست؛ چرا که اولاً، این وزن در بحور عروضی اعراب سابقه ندارد و ثانیاً، از جهت زبان‌شناختی در زبان‌های ایرانی پیش از اسلام (یعنی زبان‌های اقوام مادی) ریشه دارد. متون ادبی دلالت بر این دارد که گویش فهلووی، در برابر پارسی دری (زبان اهالی خراسان بزرگ) بوده است و همین زبان فهلووی‌ست که در بعضی متون از آن به «راژی» (زبان اهل ری) یا «پارسی» (در برابر دری) تعبیر شده است، چنان‌که ناصر خسرو در **سفرنامه** گوید که قطران نزد او آمد، شعر پارسی می‌گفت، ولی دری (گویش خراسانی) نمی‌دانست و باز خود قطران گفته است:

بلبل به‌سان مطرب بی‌دل فراز گُل

که «پارسی» نوازده، گاهی زند «دری»

(دیوان قطران، چاپ محمد نجوانی، ص ۳۷۶)

اهمیت دیگر رباعی و دوبیتی از جهت پیوند بسیار نزدیک رباعی و دوبیتی با موسیقی‌ست؛ چرا که نکته‌ی اندیشیده و پیامی سنجیده را بی‌مقدمه و مؤخره‌ی زاید به مستمع القا می‌کند و سپس بلافاصله فرصت نواختن آلات موسیقی را به هنرمند می‌دهد.

در حالی که دوبیتی، «مردمی»‌ترین و «عامیانه‌ترین» قالب کوتاه شعر فارسی‌ست، رباعی «اختصاصی»‌ترین و «انحصاری»‌ترین شعر طبقه‌ی خواص و نخبگان فرهنگی‌ست.

اساساً تفاوت ماهوی رباعی با دیگر قالب‌های شعر، آن است که اعظم علم و معرفت که ممکن است به حکم «الشعر اعلی درجه‌الوضیع و ادنی درجه‌الرفیع» شاعری را دون شأن خویش دانسته باشند، در قالب رباعی به‌طور مختصر و مفید اندیشه‌های عمیق فلسفی و عرفانی را به خواننده منتقل کرده‌اند و این رباعی‌گویی تفتنی را خلاف مقام بلند فلسفی، عرفانی و علمی خویش ندانسته‌اند. چنان‌که بزرگان فلسفه و استادان حکمت و عرفان، امثال ابن‌سینا، خیام، بایزید بسطامی، بابا افضل، ابوسعید ابوالخیر، فخر رازی، سهروردی، خواجه نصیر طوسی، عین‌القضات و ملاصدرا هر یک گاه‌گاه برای بیان افکار خود به رباعی متوسل شده‌اند.

رباعی‌گویی، همان کم‌گویی و گزیده‌گویی مطلوب ارباب حکمت است که نظامی در توصیه‌ی آن می‌گوید:

کم گوی و گزیده گوی چون در

تا ز اندک تو جهان شود پُر

لاف از سخن چو در توان زد

آن خشت بود که پُرتوان زد

یا:

سخن بسیار داری اندکی کن

یکی را صد مکن، صد را یکی کن

شمس قیس رازی در باب رباعی گوید:

«رباعی به حکم آن که بنای آن بر دو بیت بیش نیست، باید که ترکیب

اجزای آن، درست؛ و قوافی، متمکن؛ و الفاظ، عذب؛ و معانی، لطیف باشد

و از کلمات حشو و تجنیسات متکرر و تقدیم و تأخیرات ناخوش خالی بود

و اگر با آن چیزی از صناعات مستحسن و مستبدعات مطبوع... یار بود،

نیکوتر آید». (المعجم، چاپ محمد قزوینی، ص ۳۰۷)

آن‌چه رباعی را در فرهنگ ایرانی، عزت و عظمت بخشید، رباعیات

خیام و خیام‌وار است که شعر شک و تردید و اعتراض و انتقاد است و به

همین دلیل، هم، رباعی باید که شعر امروز باشد (که نیست) و شعر فردا

باشد (که خواهد بود)!

پیشینیان می‌گفتند، در شعر فارسی، کسی استاد است که قصیده تواند

گفت. اما حق این است که استاد مسلم کسی‌ست که از عهده‌ی سرودن

رباعی برآید. ما خود در سرمقاله‌های پیشین حافظ، چندین قصیده

ساختیم و درد دل جامعه‌ی امروزین را در آن قصاید گفتیم. اولیای امور،

سخن ما را نپسندیدند. مجوز نشر ما را لغو کردند و ما را برای نوشتن و

نشر کلام و کتاب، ناصالح خواندند. اینک با هزار مشقت و زحمت،

پاک‌باخته و جان‌خسته، آخرین نفس‌های فرهنگی خود را با ناله‌های

دردمندان در قالبی دیگر سر می‌دهیم و به‌جای قصیده، رباعی می‌گوییم.

اینک دو رباعی دیگر که بازتاب‌های دردهای درون ماست:

ما دردکشیدگان دل سوخته‌ایم

کز آتش سینه، مشعل افروخته‌ایم

تصدیق نمی‌کنیم باطل را هیچ

ما حق طلبی ز «حافظ» آموخته‌ایم

آزادی و آزادگی آیین من است

مردانگی و داد و دهش، دین من است

اقلیم قلم همه به کابین من است

وین کلک و کلام، طرح تدوین من است

جاوید باد ایران

حسن امین

تهران - تیر ۱۳۸۶ ■